

سرزمینی در نظر می‌گیرد» (Halliday, 1991).

هدف مقاله حاضر، بررسی و تبیین شیوه مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی دولت در سه پارادایم اصلی رشته روابط بین‌الملل یعنی واقع‌گرایی^۱، کثرت‌گرایی^۲ و ساختارگرایی^۳، و مشخص ساختن نقاط ضعف آن است. به اعتقاد نویسندگان، راه خروج از بن‌بست کنونی در بحث از دولت در رشته روابط بین‌الملل، این است که از دیدگاه جغرافیایی و سرزمینی دولت فراتر رویم و آن را یک پدیده تاریخی و اقتصادی - اجتماعی بشناسیم. به عبارت دیگر، این مقاله مدعی است که نظریه دولت در روابط بین‌الملل باید روابط دولت - جامعه مدنی و جایگاه دولت در جامعه داخلی را به عنوان یک عامل مهم در توضیح رفتار بین‌المللی آن در نظر گیرد. در تأیید این ادعا به بررسی مفهوم‌سازی رابرت کاکس (Robert Cox) از دولت در رشته روابط بین‌الملل می‌پردازیم که با مفهوم‌سازی سنتی دولت در این رشته مغایرت دارد.

واقع‌گرایی

هر دو نظریه واقع‌گرایی کلاسیک و واقع‌گرایی ساختاری^۴ دولتها را مهمترین بازیگران صحنه بین‌الملل، و در نتیجه مهمترین واحد تحلیل در تبیین روابط بین‌الملل می‌شناسند. از نظر هواداران این دو نظریه، مطالعه روابط بین‌الملل در واقع مطالعه روابط میان دولتهاست. برای فهم رفتار دولت باید اهداف، ویژگیها و خصائص آن را شناخت. به اعتقاد محققان واقع‌گرا، مهمترین هدف دولت، افزایش قدرت خویش است. به عبارت دیگر، همه دولتها در جهت حفظ و پیشینه نمودن قدرت خویش تلاش می‌کنند. از این گذشته، واقع‌گرایان به دولت به عنوان یک بازیگر بسیط (unitary) و خردمند نگاه می‌کنند. دولت در نظر واقع‌گرایان یک شیء بسیط است بدین معنا که آنان معتقدند دولتها در مورد هر مسئله خاص در یک زمان معین از سیاست

رشته روابط بین‌الملل در دو دهه اخیر شاهد توجهی دوباره به نظریه دولت بوده است. ظهور دوباره مفهوم دولت در نظریه روابط بین‌الملل پس از نزدیک به دو دهه غیبت باعث شده است تا توجه نظریه‌پردازان این رشته، از ابعاد بین‌المللی دولت به ابعاد اجتماعی آن و نحوه ارتباطش با جامعه معطوف گردد. مهمترین ویژگی مطالعات دولت در رشته روابط بین‌الملل در سالهای اخیر، گرایش جدید این مطالعات به انکار شیوه سنتی و مسلط نگاه به دولت و متقابلاً در نظر گرفتن جنبه‌های اجتماعی دولت بویژه ارتباط آن با جامعه مدنی است. دولت مانند زانوس با دو چهره در نظر گرفته می‌شود: دولت در دو سطح داخلی و بین‌المللی عمل می‌نماید و در نتیجه، عمل و رفتار آن متأثر از این دو سطح است. بدین ترتیب، دیگر تمایز سنتی میان داخل (سیاست داخلی) و خارج (سیاست خارجی) در رشته روابط بین‌الملل از بین رفته است.

توسعه نیافتگی نظریه دولت در رشته روابط بین‌الملل تا حدودی نتیجه دلمشغولی عمده محققان این رشته به «رفتار دولت» به عنوان یک متغیر وابسته، و در نتیجه بی‌توجهی به خود «دولت» می‌باشد. به عبارت دیگر، نظریات مختلف روابط بین‌الملل عمدتاً در صدد توصیف، تبیین و تحلیل رفتار خارجی دولت هستند و هرگز این پرسش را مطرح نمی‌سازند که خود دولت چیست. این نظریه‌ها از آن رو که دولت را یک مسئله (problematic) نمی‌دانستند، بالطبع در صدد توصیف و توضیح آن نیز بر نیامدند. حتی زمانی که در رشته روابط بین‌الملل به دولت به عنوان مسئله‌ای نیازمند مفهوم‌سازی (conceptualization) و نظریه‌پردازی، توجه شده یک اشکال اساسی باقی مانده است که همانا تمایل این رشته به مفهوم‌سازی دولت به عنوان یک شیء سرزمینی (territorial) است. به عبارت دیگر، همانطور که فرد هالیدی نیز اشاره کرده است «رشته روابط بین‌الملل در کل به یک تعریف از دولت بسنده می‌کند یعنی آن را یک کل ملی -

مفهوم‌سازی‌های مختلف دولت در نظریه روابط بین‌الملل با تأکید بر دیدگاه رابرت کاکس

دکتر امیر محمد حاجی یوسفی

استادیار دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی

دانشگاه شهید بهشتی

واحدی پیروی می‌کنند. همچنین واقع‌گرایان دولت را خردمند می‌دانند، زیرا معتقدند دولت به محاسبه سود و زیان اعمال خود می‌پردازد و حتی در شرایطی که عدم اطمینان حاکم و اطلاعات ناکافی است در جهت افزایش سود مورد انتظار خود تلاش می‌نماید (Viotti & Kauppi, 1987).

بنابراین، واقع‌گرایان دولت را چونان مفهومی واحد (singular) در نظر می‌گیرند، یعنی معتقدند که دولت، دولت است و نیازی به توضیح و تبیین ندارد (Waltz, 1979). بدین ترتیب واقع‌گرایان دولت را در مقام واحد تحلیل اصلی در روابط بین‌الملل، همچون یک جعبه سیاه می‌دانند؛ در نتیجه از نظر آنان «رفتار دولت» و نه «خود آن»، متغیر وابسته‌ای است که نظریه روابط بین‌الملل باید به تبیین آن پردازد. پس می‌توان گفت ضعف عمده واقع‌گرایی برخلاف ادعای کثرت‌گرایان این نیست که توجه زیادی به دولت به‌عنوان مهمترین بازیگر روابط بین‌الملل دارد بلکه این کاستی را باید در توجه نداشتن واقع‌گرایی به دولت به‌عنوان یک شکل پیچیده حیات سراغ گرفت. از دید واقع‌گرایان، «روابط میان دولت و جامعه در تحلیل روابط بین‌الملل اهمیت ندارد. هر دولت بدون توجه به ساختار داخلی خود یا ماهیت طبقات سازنده جامعه‌ای که در آن حضور دارد، ضرورتاً باید برای حفظ منافع ملی‌اش درگیر رقابت نظامی گردد» (Yalvac, 1991).

بطور خلاصه می‌توان گفت که عمده‌ترین ضعف واقع‌گرایی، دولت - محور بودن آن نیست بلکه این است که دولت را مفروض گرفته و به مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی درباره آن نپرداخته است. واقع‌گرایان دولت را مسئله‌ای نمی‌دانند که نیاز به توضیح، تبیین و نظریه‌پردازی داشته باشد، زیرا آنها تصور می‌کنند که می‌دانند دولت چیست.

کثرت‌گرایی

رفته رفته تعدادی از محققان روابط

بین‌الملل به‌مشکل بی‌توجهی این رشته به مفهوم دولت پی بردند و درصدد توجیه آن برآمدند. بدین ترتیب در دهه ۱۹۷۰ میلادی «این ادعا که دولت در حال کم‌اهمیت شدن است باب روز شد» (Shaw, 1991). کثرت‌گرایان در راستای انتقاد از پارادایم واقع‌گرایی ادعا نمودند که غیر از دولت‌ها بازیگران مهم دیگری نیز در روابط بین‌الملل حضور دارند. به‌عبارت دیگر، آنها اهمیت دولت به‌عنوان بازیگر عمده روابط بین‌الملل را انکار نکردند بلکه استدلال نمودند که بازیگران مهم دیگری نیز در عرصه بین‌المللی حضور دارند که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. این بازیگران غیر دولتی شرکت‌های چندملیتی، اتحادیه‌های تجاری، سازمانهای بین‌المللی، نهضت‌های انقلابی و غیره هستند که اهمیت زیادی دارند و کنش‌های متقابل آنها بر سیاست بین‌الملل تأثیر می‌گذارد (Keohane & Nye 1971).

وانگهی، کثرت‌گرایان معتقدند که در عرصه روابط بین‌الملل می‌توان سه نوع رابطه بین دولتی (interstate)، فراحکومتی (trans-governmental)، و فراملی (transnational) را از هم بازشناخت. تنها زمانی می‌توان قائل به روابط فراحکومتی و فراملی شد که این مفروض واقع‌گرایان را که دولت‌ها واحدهای بین‌المللی بسیط و خردمندی هستند و به‌نحو منسجم عمل می‌نمایند کنار گذاریم. بنابراین، مهمترین دستاورد کثرت‌گرایان این است که دولت را یک شیء بسیط و منسجم نمی‌دانند بلکه آن را متشکل از اجزاء مختلف می‌شناسند. همانطور که واکر بیان داشته است «تحلیلهای دقیقی درباره فرایندهای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی دولت‌ها صورت گرفته که در آنها دولت به اجزاء کوچکتر خود تقسیم شده است» (Walk-er, 1984, p.532). براین اساس، دولت متشکل از اجزایی شامل بوروکراسی‌ها، گروه‌های ذینفوذ، و افراد عادی است که می‌کوشند در سیاست خارجی تصمیم گیرنده باشند یا بر آن تأثیر بگذارند. بنابر این، به عقیده کثرت‌گرایان، دولت چنان‌که واقع‌گرایان معتقدند یک بازیگر بسیط نیست (Viotti & Kauppi,

● مهم‌ترین ویژگی مطالعات دولت در رشته روابط بین‌الملل در سالهای اخیر، گرایش جدید این مطالعات به انکار شیوه سنتی و مسلط نگاه به دولت، و متقابلاً در نظر گرفتن جنبه‌های اجتماعی دولت بویژه ارتباط آن با جامعه مدنی است.

کلی کارویژه دولت را نادیده می‌گیرند یا آن را از لحاظ تاریخی بی‌اهمیت فرض می‌کنند یا اینکه صرفاً آن را محصول نظام جهانی قلمداد می‌نمایند (Viotti & Kauppi, 1987). در هر سه حالت، این پرسش که دولت چیست برای ساختارگرایان مطرح نیست و در نتیجه درصد پاسخگویی به آن بر نمی‌آیند.

بی‌توجهی ساختارگرایان به دولت تا حدی معلول پافشاری آنها بر این نکته است که برای فهم روابط بین‌الملل ساختار داخلی کشورها اهمیتی ندارد، بلکه باید ساختار نظام بین‌الملل بویژه جنبه‌های اقتصادی آن را شناخت. به عبارت دیگر، نکته اساسی در پارادایم ساختارگرایی این است که برای مطالعه جامعه باید آن را همچون یک کل مورد بررسی قرار داد. بر پایه همین دیدگاه است که برای نمونه والرشتین معتقد است «تنها نوع نظام اجتماعی، نظامی جهانی است که در واقع واحدی با یک تقسیم کار و نظامهای متعدد فرهنگی می‌باشد» (Wallerstein, 1974).

از همین رو ساختارگرایان اشاره چندانی به دولت ندارند و معتقدند که نظام بین‌الملل منافع مشترکی با طبقات وابسته درون جهان سوم دارد و این امر سبب اتحاد آنها گشته است. «خیلی مهمتر از مسئله روابط میان دولتها، ائتلافهایی است که میان طبقات فراملی یعنی میان نخبگان کشورهای صنعتی توسعه یافته (مرکز) از یک سو و نخبگان کشورهای در حال توسعه (پیرامون) از سوی دیگر به وجود آمده است» (Viotti & Kauppi, 1987). بنابراین، کانون تحلیل ساختارگرایان را این مسئله تشکیل می‌دهد که چگونه دولتها، سازمانهای بین‌المللی، و بازیگران فراملی به عنوان مکانیسمهای سلطه عمل می‌کنند و باعث می‌شوند برخی دولتها، طبقات، یا نخبگان بتوانند از اقتصاد جهانی سرمایه‌داری نفع ببرند و دیگران متضرر شوند (Kubalkova & Cruickshank, 1981).

اما به هر حال، یکی از دستاوردهای مثبت ساختارگرایان در مقایسه با واقع‌گرایان و کثرت‌گرایان تأکید آنان بر این نکته است که در

همچنین کثرت‌گرایان دولت را یک بازیگر خردمند نمی‌دانند. این نتیجه منطقی اعتقاد آنها به بسیط نبودن دولت و متشکل بودن آن از اجزاء متعددی است که تصمیم‌گیری در سیاست خارجی نتیجه منازعات، چانه‌زنی‌ها، و سازشهای آنها با هم است. کثرت‌گرایان بر این باورند که منازعه میان منافع مختلف، چانه‌زنی و سازش‌جویی اغلب به تصمیم‌گیری خردمندانه منجر نمی‌شود. تصورات نادرست یا سیاست بوروکراتیک می‌تواند بفرایند تصمیم‌گیری مسلط گردد و در نتیجه منجر به تصمیماتی شود که بهترین تصمیم ممکن برای وصول به اهداف از پیش تعیین شده نباشد.

بطور خلاصه، هرچند کثرت‌گرایان با نقد نظریه واقع‌گرایی پیشرفتهایی در آن به وجود آورده‌اند، اما آنها هم در نظریه خود توجهی جدی به دولت نمی‌کنند. نظریه کثرت‌گرایی نیز مانند واقع‌گرایی معتقد به تمایز میان دو عرصه دولت و جامعه مدنی است و سیاست خارجی را بیان صرف منافع دولت می‌داند. به عبارت دیگر، هم ادعای واقع‌گرایان مبنی بر اینکه دولت همچنان تنها بازیگر اصلی روابط بین‌الملل است و هم ادعای کثرت‌گرایان که دولت محوریت خود را از دست داده است و دیگر بازیگران در صحنه روابط بین‌الملل اهمیت یافته‌اند، «منعکس‌کننده نوعی سمت‌گیری ضرورتاً مکانی و ساختاری در قبال دولت است» (Walker, p. 534) و به بررسی خود دولت نمی‌پردازد.

ساختارگرایی

ساختارگرایان نیز مانند واقع‌گرایان و کثرت‌گرایان، دولت را یک امر مفروض در نظر می‌گیرند. بسیاری از نظریه‌پردازان ساختارگرا از جمله نظریه‌پردازان نظام جهانی، نظریه‌پردازان توسعه‌نیافتگی، و نظریه‌پردازان وابستگی، همان نظریه مارکسیسم کلاسیک را می‌پذیرند که دولت را به ابزار دست طبقه حاکم تقلیل می‌دهد. بنابراین، آنها یا بطور

● واقع‌گرایان، دولت را در مقام واحد تحلیل اصلی در روابط بین‌الملل، همچون یک جعبه سیاه می‌دانند. در نتیجه از نظر آنان متغیر وابسته‌ای که نظریه روابط بین‌الملل باید تبیین کند رفتار دولت و نه خود آن است.

مطالعه روابط بین الملل باید به شرایط جهانی که دولتها و دیگر بازیگران در بستر آن عمل می کنند، توجه داشت. بر این اساس، برای فهم رفتار خارجی دولتها صرفاً کافی نیست که به بررسی عوامل داخلی آنها بپردازیم بلکه باید در ابتدا به فهم تصویر بزرگ و کلی دست یازیم یعنی دریابیم که چگونه ساختار نظام باعث می شود برخی از بازیگران به شیوه خاصی عمل نمایند.

بطور خلاصه، ساختارگرایی نیز مانند واقع گرایی و کثرت گرایی، از برداشت جغرافیایی و سرزمینی دولت فراتر نمی رود. ساختارگرایان دارای یک استعاره صرفاً جغرافیایی درباره دولتها تحت عنوان دولتهای مرکز و پیرامون هستند و برای آنها نیز دولت به عنوان مشکله و مسئله ای که نیاز به توضیح دارد، مطرح نمی باشد.

علل بی توجهی به دولت

در نظریه روابط بین الملل

علیرغم این واقعیت که مفهوم دولت از جایگاهی مرکزی در نظریه روابط بین الملل بهره مند است ولی تا پیش از دوران اخیر و با گرفتن توجه دوباره به دولت، هیچگونه نظریه ای درباره آن وجود نداشته است. همانطور که در بخشهای پیشین این مقاله آمد، نه تنها واقع گرایی (هم نوع کلاسیک آن و هم واقع گرایی ساختاری) علیرغم دیدگاه دولت - محورش دارای نظریه دولت نبود، بلکه دو پارادایم دیگر نیز حرفی برای زدن نداشتند. همانطور که هالیدی نیز بیان داشته، «می توان بحثهای زیادی درباره مفاهیمی چون جنگ، حاکمیت، نهادها و غیره در کتب و نظریات روابط بین الملل یافت، اما در آنها هیچ بحثی درباره مفهوم دولت در همان مقیاس وجود ندارد، زیرا نظریه پردازان روابط بین الملل گمان دارند که می دانند دولت چیست» (Halliday, 1991, p.194).

علل متعددی برای این بی توجهی ذکر شده است. مهمترین دلیل این بی توجهی را به

چیرگی پارادایم واقع گرایی بر رشته روابط بین الملل نسبت داده اند (Little, 1991). گرچه مطابق نظر برخی محققان روابط بین الملل، نظریه واقع گرایی کلاسیک دارای دیدگاهی هرچند غیر صریح درباره دولت بود و نقش و جایگاه آن را در سیاست داخلی می پذیرفت و ماهیت چند بُعدی دولت را قبول داشت، اما واقع گرایی ساختاری (نواقعه گرایی) بطور کلی معتقد بود که هیچگونه نیازی به نظریه دولت وجود ندارد (Mastanduno et al., 1989). به عبارت دیگر، واقع گرایی ساختاری نمی تواند شکل گیری نظام دولت را تبیین نماید، زیرا آن را امری مفروض قلمداد می کند ساختاری معتقد است یک نظریه کامل در روابط بین الملل نظریه ای است که ویژگی ساختاری داشته باشد. چنین نظریه ای نیازی به یک نظریه دولت ندارد، زیرا معتقد است برای درک رفتار بین المللی دولتها باید صرفاً به ساختار نظام بین الملل توجه نمود. کنت والتز با بیان اینکه «درک سیاست بین الملل از طریق نگاه به داخل دولت حاصل نمی شود» به این مطلب اذعان می نماید (Waltz, 1979, p.65).

توضیح جبرگرایانه (دترمینیستیک) رفتار دولت توسط نظریه واقع گرایی ساختاری باعث نوعی نارضایتی در مورد این شیوه نظریه پردازی درباره دولت شد که ویژگی عمده آن بی توجهی به تأثیر پویای داخلی جامعه بر رفتار دولت بود. بنابراین بر این نکته تأکید شد که به نوعی نظریه دولت در رشته روابط بین الملل نیاز داریم که هم روابط مهم میان دولت و جامعه را مد نظر قرار دهد و هم توجه کند که چگونه نظام دولت ها به نظم جهانی شکل می دهد (Cox, 1987).

دلیل دیگر این بی توجهی آن بود که علوم سیاسی بطور خاص و علوم اجتماعی بطور عام دولت را به عنوان مشکله ای که نیاز به تبیین و نظریه پردازی دارد، در نظر نمی گرفتند. اما توجه دوباره به دولت در حوزه هایی غیر از رشته روابط بین الملل منجر به توجه دوباره به نظریه پردازی درباره دولت در رشته روابط

● هم سخن واقع گرایان که دولت را تنها بازیگر اصلی روابط بین الملل می دانند و هم ادعای کثرت گرایان که قائل به از دست رفتن محوریت دولت در عرصه بین المللی هستند منعکس کننده نوعی سمت گیری ضرورتاً مکانی و ساختاری در قبال دولت است.

فراتر از دولت سرزمینی:

دیدگاه رابرت کاکس

اهمیت رابرت کاکس در این است که می‌کوشد از مفهوم جغرافیایی و مکانی دولت فراتر رود و به بررسی رابطه تاریخی میان شکل‌های مختلف دولت و ساختارهای وسیع فرهنگی و اقتصادی که دولت در آن مشارکت دارد، بپردازد. وی می‌نویسد:

دولت که نقطه تمرکز اصلی تفکر در روابط بین‌الملل است، همچنان به‌عنوان یک مفهوم واحد (singular) در نظر گرفته می‌شود، یعنی دولت، دولت است. تلاش چندانی در نظریه روابط بین‌الملل صورت نگرفته تا مجموعه دولت / جامعه را به‌عنوان یک جزء اساسی در روابط بین‌الملل در نظر گیرد. در نتیجه، این مطلب که شکل‌های متنوع دولت وجود دارد که نماینده ترکیبات گوناگونی از مجموعه‌های دولت / جامعه هستند، در رشته روابط بین‌الملل مورد اکتشاف و تبیین قرار نگرفته است (Cox, 1988).

بنابراین، براساس چارچوبی که کاکس مطرح می‌کند، دیگر مسئله اصلی این نیست که دولت بازیگر اصلی در روابط بین‌الملل است یا خیر و همچنین دیگر مهم نیست که آیا کثرت‌گرایی بدیلی برای پارادایم دولت - محور است یا خیر. بلکه کاکس ادعا می‌کند که دولت‌ها دارای شکل‌های متعدد تاریخی هستند و در طول تاریخ متحول گشته‌اند و بدین سبب باید به بررسی آنها در مقاطع مختلف تاریخ پرداخت.

تلاش کاکس برای فراتر رفتن از مفهوم سرزمینی دولت و در نظر گرفتن آن به‌عنوان یک موجودیت پیچیده باعث شد تا پیشنهادهایی برای یک مفهوم‌سازی بدیل دولت مطرح شود.

بین‌الملل‌گردید. برای نمونه، در جامعه‌شناسی در دو دهه اخیر شاهد ظهور تمایلاتی هستیم که بر اهمیت جنبه بین‌المللی عمل دولت تأکید دارد. این مسئله باعث شد بحث استقلال نسبی دولت و جامعه مدنی در این رشته به شکل جدی مطرح گردد. جالب توجه است که بدانیم دقیقاً زمانی که طرفداران پارادایم‌های جدید در رشته روابط بین‌الملل به دنبال کم‌جلوه دادن اهمیت دولت بودند، در جامعه‌شناسی روندی معکوس و در جهت بررسی مجدد دولت و تأکید بر مرکزیت دولت در وضعیت معاصر و تاریخی جریان داشت (Halliday, 1991, p. 1931).

در واقع، احیای علاقه به دولت در رشته روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی نوعی واکنش به رهیافت‌های دترمینیستیک و تقلیل‌گرای دولت در این دوره بوده است. در رشته روابط بین‌الملل، واقع‌گرایی ساختاری اعمال دولت را به ویژگی‌های ساختار نظام بین‌الملل تقلیل می‌داد و در جامعه‌شناسی، مارکسیسم ابزاری به دولت‌ها به‌عنوان ابزاری در دست طبقه حاکمه سرمایه‌داری می‌نگریست. عکس‌العمل نسبت به دترمینیسم در رشته روابط بین‌الملل منجر به اهمیت یافتن مطالعه جنبه داخلی عمل دولت (روابط آن با جامعه مدنی) شد و در جامعه‌شناسی به کشف دوباره اهمیت بین‌المللی عمل دولت انجامید. بدین ترتیب در هر دو رشته بر استقلال دولت تأکید شد و دیدگاه‌های ناظر بر دولت به نوعی توافق رسیدند (Giddens, 1985).

در نتیجه، همانطور که هالیدی می‌گوید، رهیافت جدید نسبت به دولت در رشته جامعه‌شناسی، محققان روابط بین‌الملل را قادر ساخت تا به کارایی بعد بین‌المللی دولت توجه بیشتری نمایند. به عبارت دیگر، توجه این محققان به این مسئله جلب شد که چرا و چگونه مشارکت در عرصه روابط بین‌الملل، دولت‌ها را قدرتمندتر و گسترده‌تر می‌سازد و بویژه چرا جنبه بین‌المللی دولت‌ها را قادر می‌سازد تا بتوانند مستقل از جوامعی که بر آنها حکم می‌رانند، عمل نمایند (Halliday, 1991).

● ساختارگرایی نیز مانند واقع‌گرایی، از برداشت جغرافیایی و سرزمینی دولت فراتر نمی‌رود. ساختارگرایان دارای یک استعاره صرفاً جغرافیایی درباره دولت‌ها تحت عنوان دولت‌های مرکز و پیرامون هستند و برای آنها دولت به‌عنوان مشکله و مسئله‌ای نیازمند توضیح، مطرح نیست.

این پیشنهادها «پرسش‌های تحلیلی جدیدی را مطرح می‌سازد و راه‌های جدید پژوهش را می‌گشاید که بسیار با آنچه قبلاً وجود داشته متفاوت است» (Halliday, 1991). به عبارت دیگر، محققان بدین نکته واقف شده‌اند که برای به دست آوردن تصویر جامعی از دولت رجوع به متون کلاسیک که در آن کلیت جنبه‌های داخلی و خارجی جوامع سیاسی در نظر گرفته می‌شد امری ضروری است» (Shaw, 1991).

در اینجا بحث اصلی این نیست که آیا ما رهیافتی دولت-محور داریم یا خیر، بلکه باید دید که دولت چیست. موضوع اصلی در برداشت کاکس از روابط بین‌الملل این است که دولت‌ها دارای شکل‌های گوناگون تاریخی هستند، یعنی دارای «ابزارهای مختلف اجرایی، تنظیم، اجبار، و همگرایی (پلیس و آموزش) و همچنین دارای یک بلوک‌بندی تاریخی یا ترکیب طبقاتی هستند که محتواها و محدودیت‌های عمل دولت را مشخص می‌سازد...» به عبارت دیگر، تعریف تاریخی واقعیت سیاسی یا عقل دولت بدین شکل صورت می‌گیرد» (Cox, 1989).

مطابق نظر کاکس، دیدگاه واقع‌گرایان در ارتباط با دولت که آن را واحد (singular) فرض می‌کنند، باعث شده است آنان این واقعیت را که شکل‌های متعدد دولت وجود دارد که منجر به نظم‌های جهانی مختلف می‌شود به فراموشی سپارند. بویژه نظریه واقع‌گرایی جدید (ساختاری) علاقه‌ای به در نظر گرفتن شکل‌های مختلف دولت ندارد، زیرا مطابق این نظریه هم دولت‌ها «به جنبه مادیشان تقلیل یافته‌اند» و هم «ساختار نظم جهانی به موازنه قوا که یک نوع ترکیب‌بندی نیروهای مادی است، فروکاسته شده است» (Cox, 1986).

در مقابل، کاکس معتقد است دولت توسط نیروهای طبقاتی داخلی و نظم جهانی محدودکننده شکل می‌گیرد و به نوبه خود شکل‌دهنده الگوهای مسلط و تحت سلطه (تبعی) شیوه‌های تولید است. ویژگی‌های اصلی

و متمایزکننده شکل‌های مختلف دولت‌ها مربوط به خصایص بلوک‌بندی‌های تاریخی آنهاست. به عبارت دیگر، بلوک‌بندی‌های تاریخی یعنی «ترکیبات نیروهای اجتماعی که در نهایت قدرت دولت بر آنها استوار است» شکل‌های مختلف دولت‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازند (Cox, 1987). در عوض، دولت‌ها هم تعیین‌کننده سازمان تولید هستند، یعنی از طرق گوناگون یک شیوه روابط اجتماعی تولید را بر شیوه‌های دیگر برتری می‌بخشند. با وجود این، دولت‌ها در انزوا اهداف خود را دنبال نمی‌کنند، بلکه آنها زیر «فشارهای وارده از سوی نظم جهانی» محدود می‌شوند (Cox, 1987). نظم جهانی هژمونیک می‌تواند از طریق محدودیت‌های نظامی و مالی، استقلال دولت را محدود سازد، در حالی که افول هژمونی جهانی می‌تواند آزادی عمل دولت را افزایش دهد.

نظریه کاکس را که فرض می‌کند دولت‌ها توسط شرایط داخلی و بین‌المللی محدود شده‌اند می‌توان همان نظریه دولتی دانست که فرگوسن و منسباخ آن را نظریه دولت با دو چهره ژانوس نامیده‌اند (Ferguson & Mansbach, 1989). در حالی که مفهوم‌سازی واقع‌گرایان، کثرت‌گرایان و ساختارگرایان از دولت عمدتاً بر روابط یک دولت با دیگر دولت‌ها در نظام بین‌الملل تأکید دارد، دیدگاه کاکس تصویری از یک دولت دارای استقلال را نشان می‌دهد که از یک سو تحت تأثیر نیروهای اجتماعی داخلی (بلوک‌بندی تاریخی) است و از سوی دیگر تحت تأثیر نظام جهانی قرار دارد. همانطور که کاکس می‌نویسد:

بی‌شک دولت‌ها در عمل خویش دارای اندازه‌ای از استقلال هستند. همراه با گسترش نهادها و اعمال دولت، یک رشته منافع و شیوه‌های عمل برای دولت حاصل می‌شود که می‌توان آن را عقل دولت نامید. اما به هر حال این استقلال توسط شرایط داخلی و خارجی محدود می‌گردد. به عبارت دیگر، دولت استقلال خود را درون ساختاری اعمال می‌نماید که توسط

● **فردهالیدی: می‌توان بحث‌های زیادی درمفاهیمی چون جنگ، حاکمیت، نهادها و غیره در کتب و نظریات روابط بین‌الملل یافت. اما در آنها هیچ‌بخشی درباره مفهوم دولت در همان مقیاس وجود ندارد، زیرا نظریه پردازان روابط بین‌الملل گمان دارند که می‌دانند دولت چیست.**

است که دولت نیاز به تبیین و تئوریزه شدن دارد.

یادداشتها

۱. پارادایم واقع‌گرایی (Realism) دارای چهار مفروض کلیدی است. اولاً دولتها مهمترین بازیگران روابط بین‌الملل هستند. ثانیاً دولت یک بازیگر بسیط است و در هر زمان و در مورد هر مسئله‌ای دارای سیاست واحدی است. ثالثاً دولت ضرورتاً یک بازیگر خردمند است. رابعاً مسائل بین‌المللی را می‌توان به شکل سلسله‌مراتبی در نظر گرفت که برخی از آنها مانند امنیت ملی تحت عنوان «سیاست عالی» در رأس و برخی دیگر مانند مسائل اقتصادی و رفاهی تحت عنوان «سیاست دانی» در مراتب بعدی قرار می‌گیرند.

۲. پارادایم کثرت‌گرایی (Pluralism) دارای چهار مفروض کلیدی است. اولاً غیر از دولتها، بازیگران مهم دیگری نیز در عرصه روابط بین‌الملل حضور دارند. ثانیاً دولت یک بازیگر بسیط نیست. ثالثاً اعتقاد واقع‌گرایان مبنی بر اینکه دولت یک بازیگر خردمند است جای تردید دارد. رابعاً گستره مسائل بین‌المللی وسیع است و نمی‌توان میان آنها قائل به وجود سلسله مراتب شد.

۳. در اینجا منظور از پارادایم ساختارگرایی (Structuralism) صرفاً نظریه‌های مارکسیستی روابط بین‌الملل است. این پارادایم دارای چهار مفروض کلیدی است. اولاً نقطه آغازین تحلیل روابط بین‌الملل باید سیستم جهانی و ساختار آن باشد که درون آن دولتها و دیگر بازیگران به کنش متقابل یا یکدیگر می‌پردازند. ثانیاً بررسی روابط بین‌الملل ضرورتاً باید از دیدگاه تاریخی صورت گیرد. از همین‌رو باید به تحلیل سرمایه‌داری که ویژگی عمده سیستم بین‌المللی بوده و هست، پرداخت. ثالثاً هرچند باید دولتها و دیگر بازیگران غیردولتی در روابط بین‌الملل مورد مطالعه قرار گیرند، اما نباید نقش طبقات اجتماعی درون دولتها را نادیده گرفت. رابعاً در توضیح پویایی روابط بین‌الملل عوامل اقتصادی از نقش مهمتری برخوردارند.

۴. مهمترین نظریه‌پرداز واقع‌گرایی ساختاری را کنت والتز می‌دانند که معتقد است ساختار نظام بین‌الملل یعنی نحوه توزیع تواناییها میان دولتها می‌تواند رفتار آنها را شکل دهد و تعیین نماید. از این‌رو وی معتقد است برای تحلیل رفتار دولتها باید به مطالعه ساختار سیستم بین‌الملل پرداخت.

تاریخش ساخته شده است. جنبه داخلی این ساختار مربوط به بلوک‌بندی تاریخی دولت می‌شود. جنبه خارجی آن از یک سو به شیوه محدود شدن انتخاب‌های دولت به وسیله شرایط نظامی و مالی نظام جهانی و از سوی دیگر به میزان نفوذ نیروهای طبقاتی خارج مرزهای دولت بر بلوک‌بندی تاریخی آن مربوط می‌شود (Cox, 1987).

نتیجه‌گیری

در این مقاله چنین استدلال شد که ادعای واقع‌گرایان که می‌گویند دولت تنها بازیگر مرکزی در روابط بین‌الملل باقی خواهد ماند از یک سو و ادعای کثرت‌گرایان و ساختارگرایان که معتقدند دولت در حال از دست دادن اهمیت خود است از سوی دیگر، دولت را به ابعاد مکانی و سرزمینی اش تقلیل می‌دهد. دستاورد عمده نظریه کاکس در این رابطه آن است که تلاش می‌نماید تا نشان دهد چگونه دولتها شکل سرزمینی خویش را در طول تاریخ کسب کرده‌اند. بنابراین، دولت در نظر کاکس با توجه به روابط دیالکتیکش با جامعه مدنی و اقتصاد جهانی (نه روابط متضادش) شناخته می‌شود. همانطور که واکر نیز بیان می‌دارد:

مسئله مهم در اینجا این نیست که میان پارادایم دولت - محور یا پارادایم فراملی یکی را انتخاب نماییم. مسئله مهم، فهم ارتباط تاریخی دقیق میان شکل خاص دولت و ساختارهای گسترده اقتصادی و تاریخی است که دولت در آنها حضور دارد. بدین ترتیب، سؤال اصلی ناظر بر ارتباط دیالکتیکی میان ساختارهای سازگاری بخش و ساختارهای ناسازگاری بخش بویژه در عصر جدید ارتباط میان دولت و اقتصاد جهانی است (Walker, 1984).

بنابراین، نتیجه منطقی این سخن کاکس که دولت یک مسئله (problematic) است این

● در حالی که مفهوم سازی واقع‌گرایان، کثرت‌گرایان و ساختارگرایان از دولت، عمدتاً بر روابط یک دولت با دیگر دولتها در نظام بین‌الملل تأکید دارد، دیدگاه کاکس تصویری از یک دولت دارای استقلال را نشان می‌دهد که از یک سو تحت تأثیر نیروهای اجتماعی داخلی (بلوک‌بندی تاریخی) است و از سوی دیگر تحت تأثیر نظام جهانی.

● موضوع اصلی در برداشت کاکس از روابط بین‌الملل این است که دولت‌ها دارای شکل‌های گوناگون تاریخی هستند، یعنی دارای ابزارهای مختلف اجرایی، تنظیم، اجبار، و همگرایی (پلیس و آموزش) و همچنین دارای یک بلوک‌بندی تاریخی یا ترکیب طبقاتی هستند که محتواها و محدودیت‌های عمل دولت را مشخص می‌سازد.

er and Interdependence: World Politics in Transition (Boston, Little).

Kubalkova, V., and A. Cruickshank, 1981, **International Inequality** (London, Croom Helm).

Little, R., 1991, "Liberal Hegemony and the Realist Assault: Competing Ideological Theories of State" in Bank and Shaw, (eds.), **State and Society in International Relations** (New York, Harvester).

Mann, M., 1984, "Capitalism and Militarism" in M. Shaw, (ed.), **War, State and Society** (London, Macmillan).

Mastanduno, M., et al., 1989, "Toward a Realist Theory of State Action", **International Studies Quarterly**, 33.

Shaw, M., 1991, "State Theory and the Post-Cold War World", in Banks and Shaw (eds), **State and Society in International Relations** (New York, Harvester).

Skocpol, T., 1979, **The States and Social Revolutions** (Cambridge, Cambridge University Press).

-----, Peter Evans, and Dietrich Rueschemeyer, (eds), 1985, **Bringing the State Back In** (Cambridge, Cambridge University Press).

Viotti, P. and M. Kauppi, 1987, **International Relations Theory: Realism, Pluralism, Globalism** (New York: Macmillan).

Walker, R., 1984, "The Territorial State and the Theme of Gulliver", **International Journal** 39 (Summer).

Waltz, K., 1979, **Theory of International Politics** (Reading, Mass., Addison - Wesley).

Wallerstein, I., 1974, "The Rise and Future Demise of the World Capitalist System", **Comparative Studies in Society and History** xvi (September).

Yalvac, F., 1991, "The Sociology of the State and Sociology of International Relations" in M. Banks and M. Shaw (eds.), **State and Society in International Relations** (New York, Harvester).

Young, Oran, 1972, "The Actors in World Politics" in J. Rosenau et al. (eds.), **The Analysis of International Politics** (New York, Free Press).

Ashley, Richard, 1986, "The Poverty of Neo - Realism" in Robert Keohane (ed.), **Neo - Realism and its Critics** (New York, Columbia University Press).

Cox, Robert, 1979, "Ideologies and the NIEO: Some Reflections on Recent Literature", **International Organization** 33 (2).

-----, 1982, "Production and Hegemony: Toward a Political Economy of World Order" in Harold Jacobson & Dusan Sidjanski (eds.), **The Emerging International Economic Order. Dynamics, Processes, Constraints and Opportunities** (Beverly Hills, Calif., Sage, for the International Political Science Association).

-----, 1983, "Gramsci, Hegemony and International Relations: An Essay In Method", **Millennium** 12 (2).

-----, 1986, "Social Forces, States and World Order: Beyond International Relations Theory" in Robert Keohane (ed.), **Neorealism and Its Critics** (New York, Columbia University Press).

-----, 1987 **Production, Power, and World Order, Social Forces in the Making of History** (New York, Columbia University Press).

-----, 1989, "Production, the State, and Change in World Order" in Ernst - Otto Czempiel & James Rosenau (eds.), **Global Changes and Theoretical Challenges** (Lexington, Lexington Books).

Ferguson, Yale & R. Mansbach, 1989, **The State, Conceptual Chaos, and the Future of International Relations Theory** (Boulder, Rienner).

Giddens, A., 1985, **The Nation - State and Violence** (Cambridge: Polity Press).

Halliday, Fred, 1987, "States and Society in International Relations: A Second Agenda", **Millennium** 16 (2).

Keohane, R. and J. Nye, 1971, **Transnational Relations and World Politics** (Harvard University Press).

Keohane, Robert and J. Nye, 1977, **Pow-**